**یادداشتهای پراکنده سی- شوناگون**

**نویسنده : رجب زاده، هاشم**

نخستین نمونه عالیِ یادداشتهای پراکنده، از انواع مهمِ ادبی در نثرِ ژاپن، که امروزه در دست است اثر بانوی نویسنده‏ای است که او را با نامِ قلمی‏اش، سِیْ‏ـ شوناگون (Sei Shônagon)، می‏شناسیم. از زندگیِ وی، که در سال 965 م در کیوتو زاده شد، خبرِ چندانی در دست نداریم و حتی نامِ واقعیِ او را نمی‏دانیم. مختصر دانسته‏ها از احوالِ او همان است که در یادداشتهایش آمده است. او در آخرین دهه قرن دهم م، ندیمه ملکه ساداکو(Sadako) بود. پدرش، موتوسوکه (Motosuke)، که نمی‏دانیم پدرِ واقعی‏اش بود یا پدرخوانده‏اش، از دیوان‏سالارانِ ایالتی بود، اما بیشتر ادیب و شاعر شناخته می‏شد. سی‏ـ شوناگون، مانند موراساکی‏ـ شیکی‏بو (Murasaki Shikibu)، بانوی نویسنده نام‏آورِ همعصرش، از اجزای ولایتی یا رده متوسطِ اشرافِ دوره هیان (Heian) بود؛ اما طبعِ بلندپروازش در رده‏های بلندپایه‏ترِ جامعه اشرافی نمودار گشت. وی یگانه کسی را که با شوقِ حقیقی وصف کرده ملکه و مخدومش است. محتمل است که سی‏ـ شوناگون مدتی کوتاه به همسریِ یکی از دیوان‏سالاران به نام تاچی‏باناـ نوـ نوریمیتسو (Tachibana no Norimitsu) درآمده و از او دارای پسری شده باشد. زندگیِ او پس از روزگارِ خدمتش در دربار یکسره در پرده ابهام است.

ماکوراـ نوـ سوشی (Makura no Soھshi ، به معنای «دفترِ بالینی») یگانه اثرِ شناخته‏شده اوست که نخستین نمونه بازمانده یک نوعِ مشخصِ ادبیِ ژاپن موسوم به زوئی‏هیتسو (zuihitsu)(«نوشته‏های گذرا/ پراکنده» یا «یادداشتهای گاه‏به‏گاه») است. این کتاب مجموعه انبوهی از یادداشتها، فهرستها، طرح و خوشنویسیِ واژه‏ها یا نشانه‏های خطِّ چینی/ ژاپنی، وصفِ طبیعت و حکایاتِ گوناگون است. در این میان، بسیاری قطعه‏ها در شرحِ رویدادهائی دیده می‏شود که تاریخ آنها را نمی‏توان معیّن کرد و همه مربوط به یک دهه ندیمگیِ نویسنده در دربار در سالهای 990 تا 1000 م است. اما این شرحها به ترتیبِ تاریخی نیامده و این کتاب به هیچ روی خاطرات روزانه نیست. عنوان این اثر، ماکوراـ نوـ سوشی، به احتمال نامی است برای نمونه ادبیِ خاص، گونه‏ای دفتر یا بیاضِ یادداشتهای پراکنده که زنان و مردان، پس از فراغت از کار و به هنگامِ شب، در خلوتِ اتاق خود می‏نوشتند و این دفتر را نزدیکِ بسترِ خود، چه بسا در جعبه درونِ بالشِ چوبیِ خویش، نگاه می‏داشتند تا بتوانند مطالب پراکنده‏ای را که گاه به ذهنشان می‏رسید در آن بنویسند.

ماکوراـ نوـ سوشی، جدا از آنکه از مهم‏ترین و خُرده‏نگرترین سندهای زندگیِ هرروزه دربارِ هیان است، تصویری دل‏انگیز از خودِ نویسنده آن به دست می‏دهد ــ زنی با احساس و طبعِ ظریف و پیچیده، روشنفکر و فرزانه، تندکار، ناشکیبا، نکته‏بین، باروح، هوشمند، رقابت‏جو، حسّاس به گیرائیها و زیبائیهای جهان و حُسنِ تأثیرها؛ اما نابردبار و سنگدل نسبت به مردمی که آنان را در پایه یا در فکر فروتر از خود می‏دانست.

ماکوراـ نوـ سوشی از نظر ساختاری آشفته است و گیرائیِ آن بیشتر در همین بی‏ترتیبی است. در آن، به دنبال «صورتی از چیزهای بی‏لطف»، شرحی از بازگشتِ ملکه از زیارتگاه آمده است و، در پی آن، وصف رویدادهای یکسره بی‏ارتباط با آنها درباره صدراعظم که در یکی دو سال گذشته پیش آمده بود و آنگاه وصفی کوتاه و شاعرانه از شبنمی نشسته بر گلبرگ در بامدادِ روشنِ پاییزی. قلمِ سی‏ـ شوناگون، به ژاپنیِ پیراسته و فاخر و زیبا، آهنگین، روان، تنوّع‏خواه و موجز است و، در مجموع، روشن‏تر از زبان و عبارت‏پردازیِ گِنجی‏ـ مونوگاتاری )Genji Monogatari((داستانهای گِنجی) نوشته موراساکی‏ـ شیکی‏بوست که عباراتِ بلند و حاشیه‏پردازیِ بسیار دارد. از این روست که بسیاری از ژاپنیها اثرِ سی‏ـ شوناگون را اثرِ ادبیِ والاتری می‏شناسند. او به شعرهای اصیل و بدیع خود، که بارها در خلال سخن شاهد آورده است، می‏بالد؛ اما نغزترین و زیباترین بهره اثرش قطعه‏های نثر او در وصف طبیعت است.

سی‏ـ شوناگون، در سراسر نوشته‏اش، حساسیّت و ادراکِ والا، ذوقِ رنگ‏شناسی، آیین و آداب‏دانی، و ــ بالاتر از همه ــ شناخت و احساسش را از دقایقِ زیبائیهای جهانِ طبیعت نشان می‏دهد، که پایه و مایه سنّت ادبیِ ژاپن است.

فهرستهای معروفِ سی‏ـ شوناگون حدود نیمی از نوشته‏اش را در بر می‏گیرد و، با آنکه حاوی مطالب کاملاً شخصی است، گیرائیِ عام دارد. خواننده غیرژاپنیِ عصر جدید هم، در وصفهائی مانندِ «چیزهائی که قدرت خود را از دست داده‏اند» یا «چیزهای دل‏آزار»، بازتابها و روشنگریهای تجربه خود را می‏یابد و به شوق می‏آید.

چند قطعه از «یادداشتهای پراکنده» سی‏ـ شوناگون را در زیر می‏خوانیم.

موضوعهائی که می‏توان به شعر درآورد

پایتخت، گیاهِ پیکانِ آبی، ... کُرّه‏اسب، تگرگ، بیشه خیزران، بنفشه برگْ‏دالبُری، خزه روی چوب، ... بَلَمِ کفْ‏تخت، اردکِ رنگین‏پر، نیهای پراکنده در نیزار، چمن، شرابِ سبز، درختِ گلابی، درخت عنّاب، گُل ختمی.

چیزهائی که با هم به قیاس درنمی‏آیند

تابستان و زمستان، شب و روز، باران و آفتاب، جوانی و پیری، خنده و خشمِ آدمی، سپید و سیاه، عشق و نفرت، بُته نیل و انبوهِ گیاهِ بالارونده، باران و مه.

هنگامی که عشقمان به کسی مُرده است، احساس می‏کنیم که آدمی دیگر شده‏ایم، هرچند هنوز خودمان باشیم.

در باغی پر از درختانِ همیشه‏سبز، کلاغان در خواب‏اند. آنگاه، در میانه شب، کلاغهای روی یک درخت با رگبار یا تندبادی ناگهانی بیدار می‏شوند و به این سو و آن سو می‏پرند. ناآرامیِ اینها به درختهای دیگر می‏کشد و دیری نمی‏گذرد که همه کلاغها از خواب می‏پرند و هراسان قارقار می‏کنند. به‏راستی که این پرندگان به کلاغهائی که در روز دیده بودیم کمتر مانندند.

**چیزهای نادر**

ــ دامادی که پدرزنش او را تحسین کند؛ و عروسی که مادرشوهرش او را دوست بدارد.

ــ موچینِ نقره‏ای که برای مو کشیدن خوب باشد.

ــ خدمتکاری که از اربابش بدگویی نکند.

ــ آدمیزادی که کم و کاستِ روانی و عاطفی نداشته باشد و نمونه کمال و در عقل و بدن سالم و سرآمد باشد و در همه عمرش لغزشی از او سر نزده باشد.

ــ کسانی که با هم زندگی کنند و باز بتوانند نسبت به هم خویشتن‏دار باشند، آنان هر چه هم که بکوشند تا ضعفهای خود را از یکدیگر پوشیده بدارند کمتر کامیاب می‏شوند.

ــ نچکیدنِ مرکّب از قلمِ ما بر دفتری که داستان یا شعر یا نوشته‏ای دیگر را در آن پاکنویس می‏کنیم. اگر این کاغذ نفیس و قیمتی باشد، هر چه بیشتر مراقبیم که لکِ مرکّب بر آن نیفتد؛ اما، به هر روی، گویی مقدّر است که همیشه نامراد بمانیم.

ــ مردمی، زن یا مرد یا از اهل معابد، که با هم پیمان بسته باشند که جاودانه دوست باشند و تا پایان بر سرِ این عهد بمانند.

ــ خدمتکاری که خوشایند اربابش باشد.

ــ جامه‏ای ابریشمین که برای لکه‏گیری فرستاده باشیم و آن را که برگردانند چنان پاک و زیبا شده باشد که به دیدن آن بانگ تحسین برآوریم.

**شبی صاف و مهتابی**

شبی مهتابی و روشن، یازده ـ دوازدهم ماهِ هشتم، بود. ملکه، که در کاخ اختصاصیِ خود به سر می‏بُرد، بر لبه ایوانِ کاخ نشسته بود و نوازنده‏ای برایش نی می‏نواخت. ندیمگان هم در گوشه‏ای گرد هم نشسته و به گفت‏وگو و خنده سرگرم بودند؛ اما من از آنها کناره گرفته و به ستون میان تالار اصلی و ایوان تکیه داده و نشسته بودم.

شهبانو گفت: «چرا چنین خاموش نشسته‏ای؟ سخنی بگوی. خاموش ماندنت غمگینم می‏کند».

پاسخ دادم: «نگاه به ماه پاییزی دوخته‏ام.»

شهبانو گفت: «خوب، همین را باید می‏گفتی!»

**در حضور شهبانو**

روزی که گروهی و، در آن میان، بسیاری بلندپایگانِ درباری و اشراف جوانسال در حضور شهبانو بودند، پشت به ستونی داده و با چند تن از بانوان سرگرم گفت‏وگو بودم. ناگاه شهبانو برگه یادداشتی به سویم انداخت که بر آن نوشته بود. «باید دوستت بدارم یا نه؟ اگر محبوب‏ترین کس برایم نباشی چه خواهی کرد؟» او بی‏گمان به سخنی اشاره می‏کرد که تازگیها در جمعی گفته بودم و به گوشش رسیده بود که «اگر کسانی مرا از همه دوست‏تر ندارند، دیر یا زود دل از من خواهند بُرید و طرفِ بی‏مهری و بسا که بدرفتاریِ آنان خواهم شد. مردن بهتر است تا جای دوم و سوم در دل کسی داشتن. آری، باید جای اول را در دلشان داشته باشم.» کسی به شنیدنِ این سخن گفته بود: «باری، گردونه شریعت یکی است!»1

چیزهائی که لطف و تأثیرشان با نقاشی شدن از دست می‏رود

گل میخک، شکوفه گیلاس، رُزِ زرد، مرد یا زنی که در داستانهای عاشقانه به زیبائی و خوش‏سیمائی تحسین شده‏اند.

چیزهائی که پرده نقاشی بر قوتِ تأثیرشان می‏افزاید

کشتزار پاییز، راه و دهکده کوهستانی، دُرنا و گوزن، منظره‏ای از زمستانی سرد، و نمائی از تابستانی به‏غایت گرم.

چیزهائی که قوه و قدرت خود را از دست داده‏اند

ــ قایق بزرگی که هنگام جزر دریا بر کناره و در خشکی است.

ــ درخت تناوری که تندباد آن را افکنده و از ریشه درآمده و بر زمین افتاده است.

ــ چهره کُشتی‏گیری شکست‏خورده که کشتی را باخته است.

ــ مردی کم‏مایه و دون‏پایه که خادم خود را سرزنش کند.

ــ زنی که، خشمگین از شوهرش بر سرِ مختصر چیزی، از خانه برود تا خود را در جائی پنهان سازد و یقین کند که شوهرش به جستجویش خواهد شتافت؛ اما شوهر هیچ نکند و نهایتِ بی‏اعتنائی را نشان دهد. پس، چون زن نمی‏تواند همیشه بیرون بماند، پا روی غرورش گذارد و به خانه برگردد.

**همدلی تابناک‏ترین فضیلتهاست**

همدلی والاترین فضیلت است. این معنی خصوصاً زمانی صادق است که مردان این فضیلت را داشته باشند، هرچند درباره زنان نیز چنین است. سخنان مهرآمیز ــ مثلاً، به کسی که تیره‏بختی‏ای به او روی کرده گفتن که «بسیار غمگینم»، یا درباره کسی که او را ماتمی رسیده است گفتن که «می‏فهمم چه حالی دارد» ــ هرچند که نه چندان از دل برآید، مردم را تسلّی می‏دهد. اگر روی سخنمان در آغاز با دیگری باشد و آنگاه برای ماتم‏دیده تکرار شود، بیش از خطابِ مستقیم اثر می‏کند. آن مصیبت‏دیده مهربانیِ ما را هرگز از یاد نخواهد برد و مشتاقِ آن خواهد بود که بر زبان آورد سخنمان تا چه اندازه او را آرام کرده است.

اگر همدلی نشان دادن به کسی باشد که به ما نزدیک است و انتظار دارد که از حال و روزگارش بپرسیم، سخن مهرآمیزمان در او چندان اثر نمی‏کند؛ زیرا جز ادای تکلیف نکرده‏ایم. اما سخنی از سرِ محبّت گفتن به کسانی که آشنای نزدیک نباشند، به‏یقین خوشحالشان می‏کند. این همه ساده می‏نماید؛ اما مردم کمتر به آن اعتنا دارند. هرچند که پنداری مردان و زنان باهوش و خوش‏فکر از خوش‏قلبی کمتر بهره‏مندند، باز به گمانم، هستند کسانی که هم هوشمند و هم مهربان باشند.

**حالات و قیافه‏هائی که خصوصاً دوست می‏دارم**

آنچه به‏ویژه دوست می‏دارم چهره کسی است که هر اندازه هم او را زیاد ببینم باز هر بار دیدنش موج شادی در جانم می‏ریزد. در دیدن تصاویر، حال تفاوت دارد. اگر آن را بارها نگاه کنم، دیگر برایم گیرا نیست. در واقع هم، به پرده‏های نقاشیِ زیبائی که کنار جایگاهم است جز نگاهی کوتاه نمی‏افکنم.

در چهره‏های زیبا چیزی به‏راستی جذاب هست.2 با آنکه چیزهائی مانند گلدان یا بادبزن می‏شود که کلاً زشت باشد، اما همیشه پاره‏ای و جائی از آن هست که می‏توان از دیدنش به وجد آمد. انتظار می‏رود که در سیمای مردم نیز حال چنین باشد؛ اما افسوس که در چهره نازیبا هیچ گیرائی نیست.3

حاشیه

1) اشاره به این عبارتِ لوتوس سوترا Lotus Sutra ، متنِ مقدس بودائی، که «گردونه شریعت همانا یکی است، نه دو تا و نه سه تا». از این روست که لوتوس‏ـ سوترا «شریعتِ تک‏گردونه» خوانده می‏شود.

2) نزدیک به همین معنی است سخنی در نوروزنامه منسوب به خیام زیرِ عنوانِ «گفتار اندر خاصیّت روی نیکو»: رویِ نیکو را داناآن سعادتی بزرگ دانسته‏اند و دیدنش را به فال فرّخ داشته‏اند و چنین گفته‏اند که سعادتِ دیدارِ نیکو در احوال مردم همان تأثیر کند که سعادتِ کواکبِ سعد بر آسمان... و اندر جهان چیزهاءِ نیکو بسیار است که مردم از دیدارشان شاد گردد و به طبع اندر تازگی آرد، و لیکن هیچ چیز به جای روی نیکو نیست زیرا که از روی نیکو شادی آید چنانک هیچ شادی به آن نرسد و گفته‏اند روی نیکو دلیلِ نیکبختیِ این جهان است؛ و چون روی نیکو با خوی نیکو یار شود، آن نیکبختی به‏غایت رسیده باشد.

3) این نوشته بیشتر از منابعِ زیر برگرفته شده است:

Sei Shônagon, The Pillow-Book of Sei Shônagon, A. Waley (tr.), London, 1928.

, ـــــــ The Pillow Book of Sei Shonagon, Ivan Morris (tr.), Penguin, 1971.

Slupski, Z. et al., Dictionary of Oriental Literature, East Asia, Tuttle, Tokyo, 1978 (under Sei Shônagon).